

Jadeq Hedayat : Brief - i kũ (Anfang)

در زندگی زخمهایی هست که مثل خوره روح را آهسته درانزوا  
میخورد و میتراشد .

این دردها را نمیشود بکسی اظهار کرد، چون عموماً عادت دارند  
که این دردهای باورنکردنی را جزو اتفاقات و پیش آمدهای نادر و  
عجیب بشمارند و اگر کسی بگوید یا بنویسد ، مردم برسبیل عقاید  
جاری و عقاید خودشان سعی می کنند آنها را بالبخند شكاك و تمسخر آمیز  
تلقی بکنند - زیرا بشر هنوز چاره و دوائی برایش پیدا نکرده و تنها  
داروی آن فراموشی بتوسط شراب و خواب مصنوعی بوسیله افیون و  
مواد مخدره است - ولی افسوس که تأثیر اینگونه داروها موقت است  
و بجای تسکین پس از مدتی بر شدت درد میافزاید .

آیا روزی به اسرار این اتفاقات ماوراء طبیعی ، این انعکاس  
سایه روح که در حالت اغماء و برزخ بین خواب و بیداری جلوه میکند  
کسی پی خواهد برد ؟

من فقط بشرح یکی از این پیش آمدها می پردازم که برای خودم  
اتفاق افتاده و بقدری مرا تکان داده که هرگز فراموش نخواهم کرد و  
نشان شوم آن تا زنده ام ، از روز ازل تا ابد تا آنجا که خارج از فهم و  
ادارك بشر است زندگی مرا زهر آلود خواهد کرد - زهر آلودنوشتم ،  
ولی میخواستم بگویم داغ آنرا همیشه باخودم داشته و خواهم داشت .